

﴿ هُوَ الْمَخْزُونُ فِي حُزْنِي ﴾

ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اوّلم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطنم سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیّه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحات از فراش سر بر نداشتم قسم بجمال حقّ که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سرادق عصمت گریان است و انفس عزّت در مکن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعداء بَغِلّ احبّاء مبتلا گشتیم وَ بَعْدَ اللَّهِ يَعْلَمُ مَا وَرَدَ عَلَيَّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصرهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریمت خون دل بباریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عرّاً مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما

سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر تالله حَمَلْتُ مَا لَا يَحْمِلُهُ الْأَبْحَارُ وَ لَا الْأَمْوَاجُ وَ لَا الْأَنْثَمَارُ وَ لَا مَا كَانَ وَ لَا مَا يَكُونُ در این مدّت مهاجرت احدی از إخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فو الله نَفْسِي فِي سَفَرِي لِيَكُونَ خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ بَا إِنَّكَ أَنْ هَجَرْتَ حَجَّتِي بُوَدِ اعْظَمُ وَ بَرَهَانِي بُوَدِ اَتَمُّ وَ اِقْوَمُ بَلِي صَاحِبُ بَصَرٍ بَآيِدٍ تَا بَمَنْظَرٍ اَكْبَرٍ مَلَاظِظُهُ نَمَآيِدُ بِي بَصَرٍ اَزِ حَسَنِ جَمَالِ خُودِ مَحْرُومِ اسْتِ تَا چِه رَسَدِ بَجَمَالِ قُدَسِ مَعْنُويِ ظَلِّ اَزِ مُظَلِّ چِه اِدْرَاكِ نَمَآيِدُ وَ مَشْتِي كِلِّ اَزِ لَطِيْفِهِ دَلِ چِه فَهْمِ كَنْدِ تَا اَنَكِه قَضَايِ اَلْهِي بَعْضِي اَزِ عِبَادِ رُوحَانِي رَا بَفَكْرِ غَلَامِ كَنْعَانِي اِنْدَاخْتِ بَا دِسْتِه مَكَاتِيْبِ اَزِ هَمِه جَا وَ هَمِه كَسِ دَرِ جَسْتَجُو اِفْتَادَنْدِ وَ دَرِ كِهْفِ جَبَلِي نِشَانِ اَزِ اَيْنِ بِي نِشَانِ يَآفْتَنْدِ وَ اِنَّهُ لَهَادِي كَلْشِي اِلَى صِرَاطِ قُدَسِ مُسْتَقِيمِ قَسْمِ بَآفْتَابِ حَقِيْقَتِ صَمْدَانِي كِه اَزِ حَضُورِ وَآرْدِيْنِ اَيْنِ مَهْجُورِ مَسْكِيْنِ مَبْهُوتِ وَ مَتَحَيِّرِ شُدِ بَقَسْمِيكِه اَزِ ذِكْرِ اَنِ اَيْنِ قَلَمِ عَآجِزِ وَ قَاصِرِ اسْتِ شَآيِدِ كِه قَلَمِ حَدِيْدِي اَزِ خَلْفِ عَالَمِ قِدَمِ بِيْرُونِ خِرَامِدِ وَ خَرَقِ اسْتَارِ نَمَآيِدِ وَ اسْرَارِ رَا بَصَدَقِ مَبِيْنِ وَ حَقِّ يَقِيْنِ اِظْهَارِ نَمَآيِدِ وَ بَا يَكِ لِسَانِي بِه بِيَانِ آيِدِ وَ لِنَالِي رَحْمَانِي رَا اَزِ صَدْفِ صَمْتِ بِيْرُونِ آوَرْدِ وَ لَيْسَ هَذَا عَلَيَّ اَللّٰهُ بَعَزِيْزِ بَارِي خْتَمِ اسْرَارِ رَا يَدِ مَخْتَارِ كَشُودِ وَلَكِنْ لَا يَعْقِلُ اِلَّا الْعَاقِلُونَ بَلِ الْمَنْقَطَعُونَ تَا اَنَكِه نِيْرِ اَفَاقِ بَعْرَاقِ رَآجِعِ شُدِ نَفْسِي چَنْدِ مَشَآهَدِه شُدِ بِيْرُوحِ وَ پَرْمُردِه بَلَكِه مَفْقُودِ وَ مَرْدِه

حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتقاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام این عبد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قَدِّرَ من لَدُنْ عزیزِ قدیرِ

ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلب است از کلّ ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکنم قدس یقین درآ ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود ولکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عزّ وحدانیّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسطان وقار و سکون ساکن و مستریحست ولکن از هبوب نسیم اراده محبوب بیزوال أمثال و أشكال لا یحصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته‌اند ای مریم با نفس رحمان مؤانس شو

و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت منان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند

ای مریم از اظلال فانیه بمس عزّ باقیه راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسمی که اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه بینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تَضَعُ أُنَامِلَ الْحَسْرَةِ بَيْنَ أُنْيَابِكُمْ وَ لَنْ تَجِدُوا الْعُلَامَ وَ لَوْ تَجَسَّسُوا فِي أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَذَلِكَ نُزِّلَ الْأَمْرُ مِنْ مَلَكَوْتِ عِزِّ عَلِيًّا بَلَى زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از مابین یأجوج نموده مُتَقَرِّدٍ از کلّ جز نسوانی که لا بدّ باید با عبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه نمیبیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالتیکه معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلمم و مونسّم جمالم و جُندم توکلم و حزیم اعتمادم کَذَلِكَ أَلْقَيْنَا عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْأَمْرِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الْعَارِفِينَ

ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل

الآزال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم وقتی این سر
بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم
معلق آویختند وَ كَذَلِكَ فَعَلُوا بِنَا الْمُشْرِكُونَ

باری ای مریم این لوح را بناله بدیعیّه و گریه ربیعیّه نام نهادیم و نزد تو
ارسال داشتیم تا براحات نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی و دیگر
آنکه چون جناب بابا در سنه اولیّه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلقاً
إنشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و برشعی از قَضِیَّهِ
غلام عالم میشوید حسنی خانم و صغری خانم را ذاکریم.